

ناکامی فرآیند دموکراسی در مصر بعد از انقلاب ۲۰۱۱، از منظر نظریه عجم اوغلو-رابینسون

محمد حسن شیخ الاسلامی^۱

میثم قهرمانی*

محسن غریبی^۳

۱۶۱

چکیده

نظریه پردازان در حوزه های گوناگون علوم اجتماعی، عوامل گوناگون و گاه متضاد را عامل شروع اعتراضات در مصر می دانند. اقتصاددانان بر عوامل اقتصادی و دانشمندان علوم سیاسی بر عناصر سیاسی تأکید کرده اند. این پژوهش از منظر اقتصاد سیاسی دلایل عدم تثبیت دموکراسی و عوامل وقوع کودتای نظامی در این کشور را بررسی می کند. یافته های این پژوهش که بر اساس نظریه عجم اوغلو-رابینسون انجام پذیرفته شده است نشان می دهد که: "وابستگی ساختاری اقتصاد مصر به منابع ارزی و درآمدی خارجی و تأثیرپذیری از نوسانات آن" "عدم ایفای نقش واسطه ای از سوی طبقه متوسط مصر به دلیل ترس از اقدامات دولت محمد مرسی و حتی گرایش بخش مهمی از جامعه مدنی به نظامیان" "سیستم ریاست جمهوری مصر و جدال میان اخوان المسلمین و ارتش برای تصاحب هر چه بیشتر نهادهای سیاسی و قانونی و عدم برقراری نوعی شراکت در قدرت" و "نابرابری و فقر در مصر و تلاش ارتش برای بالا بردن هزینه انقلاب برای مردم؛" چهار عاملی هستند که در مجموع، موجب عدم تحقق کامل انقلاب، تهدید دموکراسی برای فرادستان و جذاب شدن کودتا برای نظامیان مصر شد.

واژگان کلیدی: مصر، انقلاب، بیداری اسلامی، اقتصاد سیاسی، بهار عربی، اخوان المسلمین، کودتا

۱. دانشیار دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه

۲ و ۳. دانش آموخته کارشناسی ارشد مطالعات خاورمیانه دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه

* meisam.ghahramani.sir@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۶/۱۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۳/۲

فصلنامه پژوهش های روابط بین الملل، دوره نهم، شماره پیاپی سی و دوم، صص ۱۸۶-۱۶۱

مقدمه

بسیاری از تحلیل گران، سقوط حسنی مبارک و سرکار آمدن دولت محمد مرسی در سال ۲۰۱۱ میلادی، به عنوان نماینده اکثریت مردم را آغاز فرآیند دموکراسی و مردم‌سالاری در مصر می‌دانستند. اما یک سال پس از تحلیف محمد مرسی موج جدیدی از اعتراضات علیه دولت انقلابی شکل گرفت که نهایتاً در سوم ژوئیه ۲۰۱۳ طی کودتایی به سقوط دولت منجر گردید و بعد از یک فرآیند انتقالی ژنرال عبدالفتاح سیسی زمام امور مصر را به دست گرفت. بسیاری از نظریه‌پردازان در حوزه‌های گوناگون علوم اجتماعی، متغیرهای گوناگون و گاه متضاد با یکدیگر را عامل شروع اعتراضات در مصر می‌دانند. اقتصاددانان بر عوامل اقتصادی و دانشمندان علوم سیاسی بر عناصر سیاسی تأکید کرده‌اند. این پژوهش بر فرآیند دموکراسی بعد از انقلاب می‌پردازد و دلایل عدم تثبیت دموکراسی و وقوع کودتا در مصر بعد از انقلاب را با استفاده از رویکرد اقتصاد سیاسی بررسی خواهد کرد.

اهمیت استفاده از رویکرد اقتصاد سیاسی از این جهت است که تفکیک مسائل سیاسی و اقتصادی در تحلیل حوادث مهمی چون وقوع انقلاب دشوار و به نظر می‌رسد برای بررسی چرایی وقوع کودتا و شکست مسیر دموکراسی در مصر، نگاه صرفاً اقتصادی یا سیاسی تقلیل‌گرایانه باشد. لذا چارچوب نظری این پژوهش نظریه عجم اوغلو و رایینسون است. آنچه این نظریه را از سایر نظریه‌های دموکراسی سازی متمایز نموده به رویکرد آن مربوط می‌شود. درحالی‌که رویکرد اکثر نظریه‌های موجود در این حوزه صرفاً سیاسی است، این نظریه رویکرد اقتصاد سیاسی را برگزیده است.

طبق مدل عجم اوغلو و رایینسون، زمانی که «فراستان» احساس کنند که هزینه دموکراسی برای آن‌ها زیاد است و یا امکان دست‌کاری ساختار نهادهای دموکراتیک نوظهور وجود ندارد تا میزان خسارت دموکراسی به منافع آن‌ها را محدود کند و یا زمانی که احساس کنند در اثر تغییر ساختارها و نهادهای منافع زیادی را از دست می‌دهند، درصدد کودتا علیه دموکراسی برمی‌آیند.

1. Acemoglu and Robinson
2. Hts

بر اساس این نظریه دموکراسی زمانی تحکیم می‌شود که فرادستان انگیزه‌ای قوی برای سرنگون کردن آن نداشته باشند. این فرآیند به "عملکرد جامعه مدنی" "ساختار نهادهای سیاسی" "طبیعت بحران‌های سیاسی و اقتصادی" "میزان نابرابری اقتصادی" و "ساختار اقتصاد در کشور مورد مطالعه" بستگی دارد. این پژوهش هرکدام از متغیرهای بالا را در کشور مصر بررسی می‌کند و بر اساس آن علت عدم تحکیم دموکراسی در مصر بعد از سال ۲۰۱۱ را تحلیل خواهد کرد.

فرضیه این تحقیق این است که با توجه به متغیرها و مؤلفه‌های نظریه عجم اوغلو و رایبسون، بعد از وقوع انقلاب در مصر هزینه‌های دموکراسی برای نظامیان افزایش یافت و انجام کودتا برای آن‌ها تبدیل به گزینه‌ای به نسبت کم‌هزینه و جذاب شد.

۱. نظریه عجم اوغلو- رایبسون و متغیرهای آن

تعریف عجم اوغلو و رایبسون از دموکراسی مطابق با توصیف رایج «حکومت به وسیله مردم و برای مردم» است و حکومت‌های غیردموکراتیک این گونه توصیف می‌شود که "به جای آنکه نمایانگر آمال و آرزوهای همه جامعه باشند، ترجیحات بخشی از جامعه را که «فرادستان» خوانده می‌شوند، نمایندگی می‌کنند." (عجم اوغلو و رایبسون، ۱۳۹۴: ۵۰). همچنین، تعریف عجم اوغلو و رایبسون از دموکراسی «شومپتری» (شومپتر، ۱۹۵۰) است. به این معنا که دموکراسی یک فرایند سیاسی و ملزم به نهادهای اساسی نظیر انتخابات آزاد و منصفانه، پیگیری منافع اکثریت مردم و آزادی ورود به عرصه سیاست است.

مطابق نظر عجم اوغلو و رایبسون (۱۳۹۴)، دموکراسی همان برابری سیاسی ایده آل نیست؛ زیرا در بسیاری از دموکراسی‌ها با آنکه نظام "هر فرد یک حق رأی" وجود دارد، اما این مسئله با برابری سیاسی کامل فاصله زیادی دارد. صدای برخی شهروندان بلندتر شنیده می‌شود و کسانی که منابع اقتصادی در اختیار دارند می‌توانند از مسیرهای غیر انتخاباتی نظیر لابی‌گری، اعمال فشار، رشوه دادن و دیگر اقسام اقناع و ترغیب، بر سیاست‌ها تأثیر بگذارند. لذا در این تحقیق نیز «برابری سیاسی» عبارتی نسبی در نظر گرفته شده است.

مدل نظریه عجم اوغلو و رایینسون بیان می‌دارد که وقتی دموکراسی ایجاد می‌شود، لزوماً تحکیم نمی‌شود و کلید پیدایش دموکراسی این است که سیاست‌های امتیازدهی، قدرت سیاسی را همچنان در دستان فرادستان نگه می‌دارد، از این رو تضمینی نیست که فرادستان در آینده زیر حرفشان نزنند. وضعیت نسبتاً گذرایی را تصور کنید که در آن مبارزه برای کسب قدرت به نفع شهروندان است (دوران اعتراضات بهار عربی در مصر). اگر سرکوب خیلی پرهزینه باشد، فرادستان (ارتش و رژیم مبارک) تمایل خواهند داشت شهروندان را با وعده سیاست‌های امتیاز دهنده، تطمیع کنند و حتی در مواقعی حاضر می‌شوند که قدرت را به فرودستان واگذار کنند؛ اما اگر احساس کنند که این فرآیند دموکراسی برایشان بسیار هزینه‌بر باشد، آنگاه بر علیه جریان دموکراسی قد علم می‌کنند و در بیشتر مواقع علیه دولت برآمده از رأی مردم دست به کودتا می‌زنند. اتفاقی که در مصر افتاد. حال این پژوهش این پرسش را مطرح می‌کند که در مصر طی حوادث سال ۲۰۱۱ دموکراسی ظاهر شد. اما چرا این دموکراسی نتوانست تحکیم و ادامه پیدا کند؟

بر طبق این مدل، سلسله اقدامات دولت مرسی و ناتوانی دولت وی در نهادسازی جدید باعث شد هزینه دموکراسی برای ارتش و مخالفان مرسی بالا رود و هزینه کودتا کاهش یابد و در نتیجه، ارتش دست به کودتا بزند. این مدل عوامل تعیین‌کننده دموکراسی را وابسته به متغیرهای اقتصادی-سیاسی زیر می‌داند و کلید فهم شکست یا پیروزی دموکراسی‌ها را بنیان‌های زیر معرفی می‌کند. لذا این مؤلفه‌ها در پیوند با شرایط کشور مصر بررسی می‌شود.

۱-۱. تکانه‌ها و بحران‌ها در ساختار اقتصادی مصر

دقیقاً همان‌طور که مخالفین دیکتاتوری می‌توانند در مواقع بروز بحران اقتصادی یا سیاسی، قدرت موقتی به دست آورند، مخالفین دموکراسی نیز از همین فرصت برخوردارند. تحلیل ما نشان می‌دهد که نوع ساختار اقتصادی کشورها، عامل تعیین‌کننده در تحکیم دموکراسی است و کشورهایی که دارای اقتصادی آسیب‌پذیر هستند، معمولاً نمی‌توانند مسیر دموکراسی را با موفقیت طی کنند.

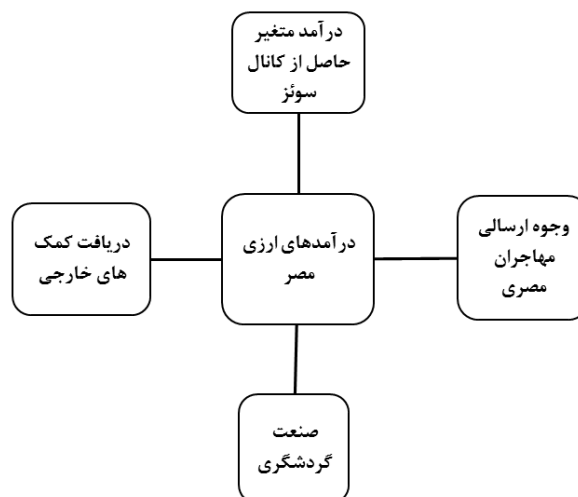
نمونه‌گویی از این مسئله، کودتا علیه آئنده در شیلی در سال ۱۹۷۳ است که هم زمان با نخستین تکانه بزرگ قیمت نفت و رکود عمیق اقتصادی صورت گرفت. در مصر نیز کودتا علیه محمد مرسى در زمانی اتفاق افتاد که شرایط اقتصادی کشور بحرانی بود و این خود بهانه‌ای شد برای ارتش که سایر گروه‌ها و طبقه‌های ناراضی را علیه دولت بشوراند.

چرا اقتصاد مصر بی‌ثبات است و چه عواملی در این بی‌ثباتی دخیل‌اند؟ پاسخ این سؤال ریشه در منابع درآمدی این کشور دارد. اقتصاد مصر متکی به ۴ محور اصلی است که هر کدام، بخشی از درآمدهای ارزی آن را تأمین می‌کنند. این درآمدها عبارت‌اند از:

۱. عوارض حاصل از عبور و مرور در کانال سوئز
۲. درآمد کارگران مصری شاغل در خارج از کشور بخصوص کشورهای حاشیه خلیج فارس

۳. صنعت گردشگری

۴. سرمایه‌گذاری‌ها و دریافت کمک‌های خارجی به‌ویژه از ایالات متحده آمریکا.
- این ۴ محور درآمدهای عمده ارزی مصر را تشکیل می‌دهند به‌طوری‌که دولت را از منابع مالی جامعه بی‌نیاز گردانده و دولتی را شکل داده که مارینا اوتواوی از آن به‌عنوان «دولت شبه رانتی» یاد می‌کند. اقتصادهای رانتیر، پیوسته در چرخه‌های رونق و رکود می‌افتند و با در نظر گرفتن کاهش بهای نسبی محصولات صادراتی، روند رو به سقوط را تجربه می‌کنند. در نهایت اینکه این نوع از اقتصادها با روندی رو به پایین روبه‌رو هستند (میرترابی، ۱۳۹۰: ۱۴۳).



نمودار شماره ۱. درآمدهای ارزی مصر

امروزه عامل رانت تنها به منابع طبیعی مربوط نمی‌شود، بلکه مسائل دیگری را هم در برمی‌گیرد. در ادبیات اقتصادی امروز، رانت را به‌عنوان درآمدی در نظر می‌گیرند که بالاتر از حداقل درآمدی است که یک فرد یا یک بنگاه در شرایط بازاری به دست می‌آورد. با این تعریف، دامنه وسیعی از درآمدهای دنیای واقعی مشمول رانت می‌شوند؛ زیرا شرایط رقابت کامل به‌طور معمول وجود ندارد. به‌عنوان مثال کمک‌های اعطایی قدرت‌های بزرگ به برخی از دولت‌های حامی خود که به "رانت استراتژیک" موسوم است نیز یکی از منابع رانت تلقی می‌شود. این کمک‌ها در برخی موارد درصد قابل توجهی از درآمد دولت‌های دریافت‌کننده مانند مصر را در برمی‌گیرند.

مصر از سال ۱۹۷۹ سومین دریافت‌کننده کمک‌های دوجانبه آمریکا در جهان و دومین دریافت‌کننده این‌گونه کمک‌ها در خاورمیانه پس از رژیم صهیونیستی بوده است. بین سال‌های ۱۹۴۸ تا ۲۰۱۳، آمریکا در حدود ۷۳/۲ میلیارد دلار در شکل کمک‌های دوجانبه به مصر اعطا نمود که شامل ۱/۳ میلیارد کمک نظامی سالانه بود. علاوه بر این نوع کمک‌ها، مصر حجم زیادی از کمک‌های خارجی را نیز از صندوق حمایت اقتصادی و نیز از آموزش و تحصیل نظامی بین‌المللی دریافت کرده است. در کنار این کمک‌های

دوجانبه، مصر هم‌چنین حجمی از کمک‌ها را از برنامه مقابله با تروریسم و عدم اشاعه دریافت می‌کند (صفوی، ۱۳۹۵: ۲۸۸).

این کمک‌ها در دوران محمد مرسی هم ادامه یافت اما میزان آن افزایش پیدا نکرد و ادامه آن‌هم منوط به انجام اصلاحات اقتصادی شد. درواقع با توجه به آنکه سایر درآمدهای ارزی مصر به‌شدت کاهش یافته بود، دولت مرسی نیازمند افزایش این کمک‌ها برای مقابله با کسری بودجه بود؛ اتفاقی که هرگز رخ نداد.

صنعت گردشگری مصر یکی دیگر از منابع عمده درآمدزایی در مصر به شمار می‌رود. تا پیش از انقلاب و در سال ۲۰۱۰، بیش از ۱۴/۷ میلیون گردشگر از کشور مصر بازدید کردند که ۱۲/۵ میلیارد دلار درآمد برای این کشور در پی داشت (Ragba, 2014). بخش گردشگری حدود ۱۲ درصد از نیروی کار، حدود ۱۱ درصد از تولید ناخالص داخلی کشور و ۱۴/۴ درصد از درآمدهای ارزی خارجی مصر را شامل می‌شد (Smith, 2014). اما وقوع انقلاب و کاهش امنیت در این کشور، این صنعت را دچار اختلال و موجب کاهش درآمدهای ملی شد. به گونه‌ای که اختلال این صنعت از عوامل مهم کسری ۸/۶ درصدی (از تولید ناخالص داخلی) بودجه این کشور در سال مالی ۲۰۱۱-۲۰۱۲ شد (Farouk, 2014). در این ایام، سرمایه‌گذاری خارجی در مصر نیز افت شدیدی را تجربه کرد و از ۳۶ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۰ به ۱۶ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۲ رسید.

پول‌های ارسالی کارگران ا‌مقیم خارج نیز منبع مهم دیگری برای درآمدهای ارزی مصر است. این کشور یکی از کشورهای پیشرو در میان کشورهای صادرکننده نیروی کار در جهان است و در میان کشورهای خاورمیانه نیز به‌طور عمده‌ای صادرکننده نیروی کار به کشورهای نفت‌خیز خلیج فارس، لیبی و تا حدی نیز لبنان و اردن است (صفوی، ۱۳۹۵: ۲۹۲). دلیل این مسئله این است که مصر کشوری پرجمعیت و جوان است که

۱. حجم بالای درآمد حاصل از پول‌های ارسالی کارگران بدین معناست که نوعی چرخه توزیع درآمدهای نفت در سطح منطقه وجود دارد، بدین‌صورت که اتباع کشورهای پرجمعیت کمتر نفت‌خیز با اشتغال در کشورهای کم‌جمعیت نفت‌خیز و ارسال پول‌های خود به کشور مبدأ سبب توزیع درآمدهای نفت در سطح کشورهای منطقه می‌شوند (میرترابی، ۱۳۹۱: ۱۷۳ و ۱۷۴).

بیکاری و فقر در میان جوانان آن بالاست. به دلیل نبود زیرساخت‌های صنعتی، نیروی کار از این کشور به سمت کشورهای خلیج فارس مهاجرت می‌کنند. این مسئله موجب وابستگی نیروی کار این کشور به درآمدهای خارجی و آسیب پذیری اقتصاد این کشور از بحران‌های احتمالی کشورهای میزبان کارگران شده است.

۲. طبقه متوسط و نقش آن در مصر

همانند بسیاری از تعاریف علوم سیاسی، طبقه متوسط جدید نیز دارای معنای دقیق و برخوردار از پذیرش عمومی نیست. این طبقه با عناوین مختلفی از جمله طبقه متوسط شهری، طبقه روشنفکر شهری و یقه سفیدها شناخته می‌شوند. با عنایت به دیدگاه‌های نظریه پردازان اجتماعی می‌توان این طبقه را چنین تعریف کرد: «طبقه متوسط جدید متشکل از دارندگان مشاغل فکری، تخصصی و حتی مدیران، حقوق‌گیران یا کارمندان حکومتی، حقوق‌دانان، پزشکان، مهندسان، وکلا، اساتید دانشگاه، دانشجویان، تکنسین‌ها، روشنفکران، معلمان، نویسندگان و هنرمندان است که دارای جایگاه و منزلت متمایز از سایر طبقات بوده و تعریف این طبقه بر اساس برداشت‌های جدید منزلتی و فرهنگی و نه صرفاً اقتصادی، از طبقه صورت گرفته است» (سردارنیا، ۱۳۸۹).

از نگاه عجم اوغلو و رابینسون، نخستین نقشی که طبقه متوسط می‌تواند در پیدایش دموکراسی ایفا کند، نقش پیش برندگی فرآیند توسعه سیاسی است. طبقه متوسط می‌تواند با ایفای نقش کلیدی در جنبش‌های انقلابی یا با شعله‌ور ساختن این حرکت و تداوم آن، نیروی پیشران توسعه سیاسی باشد. شاید در منازعه بین فرادستان و شهروندان، مهم‌ترین کارکرد طبقه متوسط، نقش آن به عنوان حائل و ضربه‌گیر باشد. عجم اوغلو و رابینسون خاطر نشان می‌سازند: "وجود طبقه بزرگ و نسبتاً مرفه متوسط این اطمینان خاطر را ایجاد می‌کند که آن‌ها در عرصه سیاست دموکراتیک نقش مهمی ایفا خواهند کرد و از آنجاکه آن‌ها از توده مردم مرفه‌تر هستند، نوعاً به سیاست‌هایی تمایل خواهند داشت که به سیاست‌های مطلوب فرادستان نزدیک‌تر است." (عجم اوغلو و رابینسون، ۱۳۹۲: ۸۴-۸۲).

سؤال پژوهش در بخش این است که وضعیت طبقه متوسط مصر چگونه است؟ آیا به اندازه کافی گسترده و مرفه هستند؟ چرا بعد از انقلاب سال ۲۰۱۱، نتوانستند (یا نخواستند) از دولت محمد مرسی حمایت کنند؟ پاسخ این است که طبقه متوسط مصر با تعریفی که عجم اوغلو و رایبسون از آن دارند، متفاوت است. بر اساس مدل عجم اوغلو رایبسون، طبقه متوسط زمانی نقش مهمی در تحکیم دموکراسی ایفا می‌کند که به اندازه کافی گسترده و متنعم باشد.

در مصر به علت توسعه اقتصادی نامتوازن ما شاهد شکل‌گیری نوعی طبقه متوسط رو به افول هستیم. طبقه‌ای که تمام ویژگی‌های طبقه متوسط غربی (کلاسیک) را دارد، اما شأن و قدرت اقتصادی آن را ندارد. به همین دلیل در دوران پس از انقلاب مصر، طبقه متوسط نتوانست نقش حائل و ضربه‌گیر را میان دو گروه فرادستان (نظامی‌ها) و شهروندان ایفا کند و این واقعیت انجام کودتا را برای نظامیان کم‌هزینه‌تر کرد. از آنجایی که پایگاه اجتماعی اخوان المسلمین اکثراً متعلق به قشر فقیر بود؛ وجود طبقه‌ای نسبتاً ثروتمند و مرفه، می‌توانست نقش میانجی را میان دولت محمد مرسی (اخوان المسلمین) و فرادستان ایفا کند. اتفاقی که در مصر نیفتاد. زیرا طبقه متوسط جدید به مفهوم غربی آن در کشور مصر وجود ندارد، بلکه می‌توان طبقه متوسط جدید را در کشور مصر، «طبقه متوسط روبه افول» دانست.

این طبقه متوسط فقیر از نظر اجتماعی و فرهنگی، احساسات و انتظارات طبقه متوسط مرفه را دارد؛ دارای رفتار و فرهنگ مدنی، تحصیلات دانشگاهی، اطلاعات و مدرک بالا، آشنا با فناوری جدید و رسانه‌های مدرن است و می‌داند که در دنیا چه خبر است. دارای منزلت اجتماعی و منش و کردار طبقه متوسط کارگری معمول در کشورهای غربی و گروه‌های یقه‌سفید است، ولی از سوی دیگر فقر اقتصادی نظیر بیکاری او را مجبور می‌کند که از حیث اقتصادی مانند فقیران زندگی کند؛ یعنی در محلات فقیرنشین سکونت داشته باشد و اگر شانس اشتغال داشته باشد، به عنوان کارگر در اقتصاد غیررسمی به عنوان دست‌فروش و راننده تاکسی، به مشاغل دون‌پایه، کم‌درآمد و نیمه‌وقت بسنده کند (Bayat, 2010).

تفاوت اساسی طبقه متوسط جدید در کشور مصر و کشورهای غربی در این است که طبقه متوسط جدید از میان سرمایه‌های اجتماعی، تنها سرمایه فرهنگی دارد و از سرمایه اقتصادی و سیاسی بی بهره است. برخلاف طبقه متوسط جدید در کشورهای غربی که از هر سه سرمایه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی برخوردار هستند. به همین دلیل، در ذهن اعضای طبقه متوسط روبه افول، دو شکاف عمده به وجود می‌آید؛ یکی شکاف میان اصول نوین شدگی: برابری، عدالت، آزادی، دموکراسی و رفاه اقتصادی و تحقق آن در جامعه و دیگری شکاف میان اوضاع فعلی ملت‌های پیشرفته جهان و اوضاع رایج در جامعه خود. این شرایط باعث می‌شود تا عدالت و آزادی به مهم‌ترین خواسته‌های طبقه متوسط تبدیل شود، تا از طریق آن بر مشکلات سیاسی و اقتصادی خود فائق آیند (حاجی ناصری و اسدی حقیقی: ۱۳۹۱).

با پیروزی انقلاب مصر و برکناری حسنی مبارک، چشم‌انداز روشنی روبروی طبقه متوسط مصر برای ایفای نقش در دوران گذار دموکراتیک فراهم شد. اما به قدرت رسیدن اخوان المسلمین و به تبع آن قدرت گرفتن گروه‌های اسلام‌گرای افراطی، نوعی هراس و نگرانی را میان طبقه متوسط تحصیل کرده و روشنفکر مصر پدید آورد که حتی موجب شد در کودتای علیه محمد مرسی، با نظامیان همکاری کنند و یا حداقل صرفاً به نظاره بنشینند.

فقدان دیدگاهی روشن در میان اخوانی‌ها، نسبت به دموکراسی و ناتوانی دولت مرسی در تقسیم قدرت با احزاب سکولار و نمایندگان طبقه متوسط جدید، موجب شد گروه‌های مخالف، از قدرت گرفتن اخوان المسلمین به هراس بیفتند. لذا طبقه متوسط مصر نه تنها با طرفداران اخوان المسلمین متحد نشد، بلکه خود زمینه‌ای شد تا کودتای نظامیان علیه اخوانی‌ها کم‌هزینه‌تر شود.

رویکرد مُرسی در انحصار قدرت در حزب اخوان المسلمین زمینه لازم برای صف‌آرایی مخالفان او در صحنه سیاسی-اجتماعی را فراهم کرد. مطالبه اصلی سکولارها، یعنی جدایی نهاد دین از نهاد دولت، منتفی شد و این آغاز دعوای مُرسی و یارانش با سکولارها بود که رفته‌رفته زمینه اتحاد بین نهادهای سکولار و سنتی قدرت همانند ارتش، نیروهای امنیتی، نهادهای بوروکراتیک و نخبگان وزارت خارجه و قوه

قضایه از یک سو و جریان‌های اجتماعی - سیاسی و روشنفکری در دانشگاه‌ها از جمله الازهر با حمایت جوانان که از سیاست‌های مرسی سرخورده شده بودند از سوی دیگر، شکل گرفت (برزگر، ۱۳۹۲).

۳. جامعه مدنی مصر

جامعه مدنی نیرومند، در برابر کودتا مقاومت می‌کند و احتمال موفقیت آن را کاهش می‌دهد و سرانجام موجب تحکیم دموکراسی می‌شود. این اصل مهم در کشورهای خاورمیانه تحکیم نشده و شاهد آن هستیم که حرکت از نهاد خانواده به سمت نهاد دولت به اجبار صورت گرفته و این کشورها هیچ‌گاه جامعه مدنی مستحکمی را تجربه نکرده‌اند.

از سال‌ها پیش که حرکت‌های بیداری اسلامی جسته و گریخته در کشورهای اتفاق افتاده است، مردم برای رسیدن به اهدافشان به خیابان‌ها آمده‌اند اما غالباً سازمان و پیکره‌ای نداشته‌اند. حتی احزاب و گروه‌هایی که در این کشورها به تجمیع خواسته‌های مردم مشغول‌اند نیز از دل مردم بیرون نیامدند و غالباً خاصیت انتصابی دارند. بنابراین مردمی که با قیام علیه دیکتاتور کشور خود، به دنبال ثبات و امنیت هستند، هنوز بعد از پیروزی انقلاب در برخی از این کشورها به آرامش نسبی نرسیده‌اند.

سؤالی که در این بخش از پژوهش مطرح می‌شود این است که چرا جامعه مدنی مصر برخلاف ادعای عجم اوغلو-رابینسون نتوانست از دستاورد انقلاب مصر که همانا حرکت به سوی دموکراسی بود، محافظت و حمایت کند؟ پاسخ این است که بعد از وقوع انقلاب و روی کار آمدن دولت محمد مرسی، جامعه مدنی نقشی در تحکیم روند دموکراتیک ایفا نکرد و این ارتش بود که توانست حمایت این گروه‌ها را جلب کند و دست به کودتا بزند. نظامیان مصری ضمن نقش‌آفرینی در سقوط حسنی مبارک، طی یک برنامه‌ریزی یک‌ساله توانستند با «کودتای جامعه مدنی» دولت اخوانی محمد مرسی را سرنگون و با برگزاری انتخابات مهندسی‌شده، قدرت سیاسی را در این کشور به انحصار خود درآورند (پورحسن، ۱۳۹۵).

کودتای جامعه مدنی از جدیدترین نظریاتی است که درباره نظامیان و سیاست مطرح شده است. چنین عنوانی در نگاه نخست، متناقض نماست، زیرا دو عنصر متضاد «جامعه مدنی» و «کودتا» را در برمی‌گیرد. بین کودتا و جامعه مدنی رابطه معکوسی وجود دارد. هرچه فرهنگ سیاسی، متعالی‌تر و جامعه مدنی آن قوی‌تر باشد، احتمال دخالت نظامیان در سیاست، کمتر می‌شود. اما در کشوری که دولت عمیق^۱ وجود داشته باشد، امکان تحقق گونه جدیدی از کودتا وجود خواهد داشت.

کودتاهای جامعه مدنی، در شرایط بسیار خاص و با برنامه‌ریزی‌های حداقل میان مدت مخالفان دولت مستقر، امکان‌پذیرند و مانند کودتاهای نظامی کلاسیک، یک‌شبه رخ نمی‌دهند و برخلاف انقلاب‌های رنگی، در آن‌ها میزانی از خشونت و عنصر دخالت نظامی، دخیل است. یکی از تحلیلگران آمریکایی به نام کارناسیون پس از کودتایی که در سال ۲۰۰۲ به برکناری موقت «هوگو چاوز» رئیس‌جمهور ونزوئلا منجر شد، اصطلاح «کودتای جامعه مدنی» را به کار برد. وی طی یک دهه گذشته، به دنبال یافتن شواهدی برای تأیید نظریه خود بوده و به تحولات مشابهی را که طی سال‌های بعد در فیلیپین، اکوادور، تایلند، هندوراس و سرانجام سال ۲۰۱۳ در مصر رخ داد، استناد می‌کند (همان). به نظر کارناسیون، وقتی یک دولت منتخب در اثر اعتراض‌های پایدار گروه‌های مختلفی از مردم و به کمک نیروهای نظامی سرنگون می‌شود، کودتای جامعه مدنی رخ می‌دهد. البته به هرگونه سرنگونی قدرت سیاسی مستقر که در آن ائتلافی از نیروهای جامعه مدنی و نظامیان مشارکت داشته باشند، کودتای جامعه مدنی اطلاق نمی‌شود، بلکه بر اساس نظریه کارناسیون، سه پیش شرط برای انجام کودتای جامعه مدنی مورد نیاز است و مفروض کودتاگران این است که دولت حاکم، روند دموکراتیک را متوقف کرده و سرنگونی آن با هدف احیای دموکراسی انجام می‌شود:

الف) به قدرت رسیدن حاکمی که در تعهد او نسبت به دموکراسی شک وجود دارد.

۱. پاتریک اونیل (O'Neil, Patrick H) دولت عمیق (Deep state) را مجموعه‌ای سری از بازیگران سیاسی و نهادهایی می‌داند که خود را ماهرانه در دولت مخفی کرده‌اند. به علاوه مجموعه‌ای از نهادهای اجبار و بازیگران و روابطی است که از نهادهای دفاعی، اطلاعاتی و پلیس رسمی هستند و به میزان بالایی خود مختارمند و اقدامات خود را با بهانه جلوگیری از تهدیدات حیاتی و دفاع از ملت توجیه می‌کنند.

ب) دستگاه‌های دولتی حاکم در تحقق انتظارات عمومی ناکام هستند. در این دستگاه‌ها، فساد به شدت رواج دارد و نیازهای اساسی مردم به علت ناکارآمدی دولت حاکم، برآورده نمی‌شود و بی‌ثباتی در کشور حاکم می‌شود.

ج) وجود بازیگران جامعه مدنی، اتحادیه‌های کارگری و اجتماعات مذهبی و گروه‌های مدنی به جای نیروهای سیاسی سازمان‌یافته به عنوان گروه مخالف دولت حاکم برای تحقق کودتای جامعه مدنی در کنار نیروهای نظامی متمایل به دخالت در سیاست، ضروری است (Carnacion, 2002: 48-38).

در واقع هر سه شرط کارناسیون برای تحقق کودتای جامعه مدنی در مصر وجود داشته است. اولاً، رویکرد اخوان المسلمین نسبت به دموکراسی روشن نبود و گاهی تصمیماتی در تناقض با منافع اقلیت‌های دینی و حقوق زنان و ... اتخاذ می‌کرد. ثانیاً، دستگاه حکومتی در تحقق اهداف اقتصادی و مبارزه با فساد ناتوان بود و ثالثاً، جامعه مدنی نسبتاً بزرگ و کارآمدی در مصر وجود داشت که در میان کشورهای درگیر در اتفاقات بهار عربی، بی‌همتا بود.

۴. نابرابری در جامعه مصر

همواره یکی از علل اصلی نارضایتی مردم، وجود و گسترش نابرابری در جامعه است. مردم با پناه بردن به انقلاب، درصدد برمی‌آیند تا نظام اقتصادی و سیاسی را تغییر داده و نابرابری را از بین ببرند. زیرا با انقلاب کردن، مردم و به خصوص طبقه متوسط، فرصت سهم شدن در کل درآمد اقتصاد را پیدا می‌کنند، درحالی‌که در غیر دموکراسی‌ها، تنها بخش کوچکی از این درآمد نصیب آن‌ها می‌شود. از آن جا که تهدیدات مؤثر مبنی بر وقوع انقلاب، جرقه‌ای است که فرآیند دموکراسی سازی را به حرکت وامی‌دارد؛ نابرابری بیشتر باید با احتمال بالاتر دموکراسی سازی همراه باشد (عجم اوغلو و رابینسون، ۱۳۹۴: ۷۷).

البته سیاست‌های دموکراتیک در جوامع شدیداً نابرابر باید کاملاً بازتوزیعی باشند. در غیر این صورت، ممکن است با وقوع یک کودتا، وضعیت به حالتی که سیاست‌های باز توزیعی کمتری دارد و مطلوب فرادستان است، بازگردد. اتفاقی که در مصر رخ داد و

درحالی‌که فقر و توزیع نابرابر درآمد، از جمله مهم‌ترین مطالبات مردم مصر بود، سیاست‌های بازتوزیعی در این کشور محقق نشد و نهایتاً منجر به وقوع کودتا شد. سؤالی که در این بخش از پژوهش مطرح می‌شود این است که وضعیت فقر و نابرابری در مصر قبل از انقلاب چگونه بود و چه نقشی در آغاز ناآرامی‌های سال ۲۰۱۱ و تحکیم دموکراسی در این کشور داشته است؟

پاسخ این سؤال این است که مصر در دوران قبل از انقلاب در میان کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا، دارای رشد مداومی در حدود ۴ و ۵ درصد در ۲۵ سال گذشته بوده است. ویژگی برجسته اقتصاد این کشور، متنوع بودن آن نسبت به اغلب اقتصادهای تک‌محصولی و وابسته به نفت خاورمیانه و شمال آفریقا است (Kinnimont, 2012: 3).

اقتصاد مصر در دوران حکومت مبارک، یکی از بهترین نتایج توسعه را در میان کشورهای جهان سوم داشته و میزان رشد اقتصادی آن پویا بود و در طول سی سال، این رشد ۴/۵ برابر شده است. نرخ رشد سالانه اقتصادی نیز حدوداً چیزی میان ۷/۲ درصد و ۴/۶ درصد بوده است (Korotayev and Zinkina, 2011: 140). اما با وجود این میزان رشد اقتصادی، گستره فقر از ۱۶/۷ درصد در سال ۲۰۰۰، به ۲۲ درصد در سال ۲۰۰۸ افزایش یافت (Kinnimont, 2012: 1) و در سال ۲۰۱۱ نیز به ۴۰ درصد رسید. مصریان سال‌ها شاهد افزایش رشد اقتصادی کشور بودند؛ اما سود آن تنها، عاید طبقه حاکمه ای می‌شود که بر تمام فعالیت‌های اقتصادی سایه افکنده است. سرانجام، آنچه به مردم می‌رسد، افزایش قیمت مواد غذایی و ایجاد شکاف‌های عمیق اقتصادی است (Glassman and Glickman, 2011: 6). بر اساس آمار سازمان ملل ۲۰ تا ۳۰ درصد مردم، هنوز هم زیر خط فقر زندگی می‌کنند و مهم‌تر آنکه، نابرابری و توزیع ناعادلانه درآمد منجر به شکل‌گیری طبقه مرفه نوظهوری شده است که بخش زیادی از ثروت مصر را در کنترل دارد و در حال زندگی کردن در شرایط بسیار مطلوب در مناطقی همچون حومه قاهره به عنوان باغ‌شهر و شهرهای النصر و الزمالک هستند. در فاصله بسیار کمی از این همسایگان ثروتمند، فقرا در محله‌های آلوده و خانه‌های محقر

و پرجمعیت، با دسترسی محدود و کم به مواد غذایی و آب آشامیدنی سالم، مراقبت‌های بهداشتی کامل و آموزش مناسب زندگی می‌کنند.

بر اساس آمار بانک جهانی، در سال ۲۰۱۰، بیش از سه میلیون نفر از مصریان، در طول چند ماه، به زیر خط فقر سقوط کردند. شرایط زندگی در میان اکثریت این جمعیت، تنها نزدیک به سطح بقاست. در ۱۱ نوامبر ۲۰۱۱، ذخایر ارزی خارجی مصر حدود ۴۰ درصد کاهش یافت و درست در این بازه زمانی، قیمت مواد غذایی به نقطه بحرانی رسید (Korotayev and Zinkina, 2011: 157).

۱۷۵

سرانجام نابرابری و فقر به عنوان یکی از مهم‌ترین علل وقوع انقلاب تأثیر گسترده خود را نشان داد. در این باره نظرسنجی مؤسسه بین‌المللی صلح در دوران پس از انقلاب مردم مصر نشان داد ۶۲ درصد مردم مصر علت اعتراض خود را اقتصادی، ۱۱ درصد جنایات رژیم حاکم، ۶ درصد فساد حکومتی، ۱ درصد دموکراسی خواهی و ۱۵ درصد مذهبی معرفی کردند. در این میان ۵۲ درصد امیدوار به تغییر شرایط اقتصادی بودند و هم‌چنین ۸۲٪ از مردم مصر وضعیت مالی خانواده خود را متوسط یا فقیر می‌دانستند (Charney, 2011: 3).

بنابراین اقتصاد جوهر انقلاب مصر بود. انقلاب ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ فرصت تاریخی را در اختیار مردم مصر قرار داد تا استراتژی‌ای را اتخاذ کنند که ترکیبی از منافع اقتصادی و توسعه سیاسی باشد. اما نابرابری بیشتر، مصر را به سمت دموکراسی و انقلاب سوق داد اما این دموکراسی خواهی به دلیل جذاب‌تر شدن کودتا، مستحکم نشد.

زیرا چنان‌که عجم اوغلو و رایینسون توضیح می‌دهند، تهدید اصلی دموکراسی برای فرادستان «ماهیت باز توزیع‌کنندگی» آن است؛ نابرابری بیشتر، احتمالاً دموکراسی را بی‌ثبات می‌سازد. زیرا با وجود شکاف طبقاتی و درآمدی بین شهروندان و فرادستان، بار مالی دموکراسی بر دوش فرادستان شدیدتر خواهد بود. در این مورد عجم اوغلو و رایینسون پیش‌بینی می‌کنند که: "در جوامع نابرابر، سیاست‌های دموکراتیک باید کاملاً باز توزیعی باشند. اما به ناگاه با یک کودتا وضعیت به حالتی که سیاست‌های باز توزیعی کم‌تری دارد بازگشت می‌کند." (عجم اوغلو و رایینسون، ۱۳۹۴: ۸۰)



۵. نهادهای سیاسی و نقش آن در تحکیم دموکراسی در مصر

طبق مدل نظری عجم اوغلو و رابینسون، ماهیت نهادهای سیاسی دموکراتیک، در تبیین این که چرا برخی جوامع دموکراتیک می‌شوند اما برخی دیگر نه، اهمیت زیادی دارد. از نگاه آن‌ها، ساختار نهادهای دموکراسی، دقیقاً همان‌طور که در ابتدا بر فرآیند دموکراسی سازی مؤثر هستند، در تحکیم یا عدم تحکیم دموکراسی نیز نقش تعیین‌کننده‌ای دارند. طبق رویکرد آن‌ها، اگر فرادستان بتوانند نهادهای دموکراتیک را طراحی کرده یا این که آن‌ها را به نحوی دست‌کاری کنند که عدم تصویب سیاست‌های رادیکال مطلوب اکثریت تضمین شود، در این صورت دموکراسی تهدید کم‌تری برای منافع فرادستان خواهد داشت.

از این رو، به طور خاص نهادهایی که بر سیاست‌های مطلوب اکثریت محدودیت‌هایی را اعمال می‌کنند، بیشتر احتمال دارد که به تثبیت دموکراسی یاری رسانند. در واقع "ممکن است فرادستان در دموکراسی نقش کاملاً کلیدی داشته باشند چراکه می‌توانند از سیاست‌های افراطی اکثریت در امان بمانند. لذا تمایل کمتری برای اقدام علیه دموکراسی خواهند داشت." (عجم اوغلو و رابینسون، ۱۳۹۴: ۷۶).

البته فرادستان اگر بتوانند، از سرکوب نیز برای اجتناب از دموکراسی سازی استفاده می‌کنند. چراکه پیش‌بینی می‌کنند دموکراسی برای منافع آن‌ها زیان‌بار خواهد بود. از این رو، یکی از راه‌هایی که باعث می‌شود از تهدید فرادستان برای دموکراسی کم‌تر کرد؛ مداخله دادن آن‌ها در نحوه طراحی نهادهای دموکراتیک است.

نمونه این مداخله را می‌توان در روند تدوین قانون اساسی آمریکا مشاهده کرد. این قانون توسط متمولینی نوشته شد که یک چشم آن‌ها معطوف به حفظ ارزش دارایی‌های خود (از جمله بردگان‌شان) در برابر فشارهای دموکراتیک رادیکالی احتمالی بود (Beard, 1913: 13). مثال‌های دیگر مربوط به تدوین قانون اساسی در آفریقای جنوبی به نفع سفیدپوستان و یا تدوین قانون اساسی در دوران دیکتاتوری ژنرال پینوشه در شیلی است. در قانون اساسی شیلی تلاش شد تا از طریق تقسیم‌بندی حوزه‌های انتخاباتی به شکلی خاص، که در آن مناطق شهری نماینده کم‌تری داشته و نظامیان حق

وتوی تصمیمات دموکراتیک را در اختیار داشته باشند، تهدید سوسیالیسم در شیلی به حداقل برسد (Londregan, 2000).

برخلاف این مثال‌ها، مداخله فرادستان در نهادهای دموکراتیک مصر عملیاتی نشد. زیرا در دوران پس از انقلاب مصر، نظامیان (فرادستان) وارد تقابلی سخت با دولت محمد مرسی برای تأثیرگذاری بر روند شکل دادن به نهادهای سیاسی به خصوص «قانون اساسی» شدند اما نتوانستند خواسته‌های اصلی خود را در متن قانون اساسی وارد کنند. در واقع، منافع فرادستان در تهیه و تصویب قانون اساسی و دیگر نهادها لحاظ نشد و نظام ریاستی مبتنی بر رأی مستقیم مردم فرصت چندانی برای مشارکت آن‌ها فراهم نکرد. از این رو بعد از وقوع انقلاب، محمد مرسی بر اساس رأی مستقیم مردم به حکومت رسید و برای تصویب قانون اساسی جدید نیز به رأی مردم رجوع کرد.

در مقابل ارتش نیز در ادامه سناریوهای خود در مدیریت سیاسی مصر توانست بعد از تصویب قانون اساسی، که به اختیارات بیشتر مرسی و اسلام‌گرایان منتهی می‌شد، اردوکشی‌های خیابانی علیه مرسی را مدیریت نماید و موفق شد تمام گروه‌های مقابل اسلام‌گرایان به همراه دو گروه اقلیت قبطی‌ها و صوفی‌های مصر و همه ساختارهای اداری این کشور را علیه مرسی بسیج کند. ارتش نه تنها معتقد بود که منافعش در خطر افتاده است، بلکه بر این تصور بود که اسلام‌گرایان با اقداماتی که بعد از پیروزی مرسی در انتخابات ریاست جمهوری انجام داده و رفراندومی را به نفع اسلام‌گرایان برگزار کرده است اقتدار زیادی کسب می‌کنند، در نتیجه به مخالفت با آنان پرداخت و در این راه لیبرال‌ها را پشتوانه خود ساخت. از این رو نظامیان در ابتدای دوران بعد از انقلاب و در مخالفت با اقدامات اسلام‌گرایان چند گام اساسی برداشتند:

اول، تدوین و تصویب قوانین فوق الدستور: شورای نظامی، قانونی را تحت عنوان قانون فوق دستور (فوق قانون) اعلام کرد و مدعی شد این قانون توسط الازهر نوشته شده است و قانون نویسان قانون اساسی جدید حق تخطی از آن را ندارد (موسوی، ۱۳۹۱: ۵). این قانون طوری تنظیم شده بود که هرگونه اقدام برای خدشه وارد کردن به ارتش را مسدود کرده بود. با این اقدام در تحولات آینده، حتی اگر که مطالبات آن‌ها نیز برآورده می‌شد، می‌توانستند نقش تأثیرگذاری خود را حفظ نمایند.

دوم، انحلال مجلس: ارتش با علم به این که در صورت برگزاری انتخابات ریاست جمهوری، اسلام‌گرایی پیروز میدان انتخابات خواهند بود و رئیس‌جمهور اسلام‌گرا در کنار مجلس با اکثریت اسلامی برای جایگاه و نفوذ ارتش مشکل‌ساز خواهد شد، در یک اقدام حقوقی صلاحیت یک‌سوم از نمایندگان انتخابی در مجلس را از طریق دادگاه قانون اساسی زیر سؤال بردند و مجلس را بعد از چهار ماه منحل کردند.

سوم، رد صلاحیت کاندیدای اصلی اسلام‌گرا: دادگاه قانون اساسی در یک اقدام هماهنگ با ارتش صلاحیت «خیرات شاطر»، نامزد اصلی جریان اخوان المسلمین را رد کرد و این جریان در مشورت درون‌گروهی به مرسی رسید و وی را به عنوان نامزد انتخاباتی معرفی کرد. ارتش با علم به پایگاه ضعیف مرسی، احمد شفیق، فرمانده سابق نیروی هوایی و نخست‌وزیر دوران مبارک را به عنوان نامزد خود در انتخابات معرفی کرد. از آنجایی که به پیروزی شفیق بر مرسی امید بسته بود، بعد از شکست وی در یک رقابت بسیار نزدیک با مرسی، خود را بازنده بازی سیاسی با اخوان یافت (هراتی و ظفری، ۱۳۹۲). اما این شکست ارتش را ناامید نکرد و آن‌ها توانستند قدرت تأثیرگذاری خود را برای دوران گذار دموکراسی حفظ کنند. به خصوص که اقدام دولت مرسی در تهیه پیش‌نویس قانون اساسی و فرمان ۶ ماده‌ای رئیس‌جمهور، نظامیان را در ادامه مخالفت با دولت، راسخ‌تر کرد.

در ادامه تحولات مربوط به پیش‌نویس قانون اساسی، محمد مرسی، رئیس‌جمهور مصر، هم‌زمان با عزل دادستان کل و نصب دادستان جدید، حکمی شش ماده‌ای صادر کرد. این اقدام مرسی موجب شد که جامعه سیاسی مصر به صحنه جدید اعتراض علیه دولت نوپای مصر به رهبری اسلام‌گراها تبدیل شود (قاسمی، ۱۳۹۱). از این رو، برای فهم علت این مخالفت‌ها و نیز درک اهداف عاملان ایجاد این ناآرامی‌ها، بررسی مفاد این حکم ضروری است:

در ماده ۱، رئیس‌جمهور مصر خواستار اعاده تحقیق و محاکمه «عاملان مرگ و آسیب رساندن به تظاهرات کنندگان در زمان انقلاب مصر و تمام جرائم صورت گرفته علیه انقلاب» شده بود.

ماده ۲ تأکید کرده بود قوانین و احکام و تصمیم‌های صادره از سوی ریاست جمهوری نهایی و قابل اجراست و اعتراض به تصمیم‌های رئیس‌جمهور برای توقف اجرا یا لغو تصمیم‌ها از سوی هیچ دستگاه قضایی جایز نیست.

طبق ماده ۳، دادستان هر چهار سال یک‌بار توسط رئیس‌جمهور از میان اعضای دستگاه قضایی انتخاب می‌شود.

در ماده ۴، به مجلس مؤسسان دو ماه دیگر زمان داده شده است تا قانون اساسی مصر را که بر پایه آن باید انتخابات مجلس کشور برگزار شود، آماده کنند.

بر اساس ماده ۵، دستگاه قضایی مصر مجاز به انحلال مجلس مؤسسان قانون اساسی و مجلس شورا نیست.

طبق ماده ۶، رئیس‌جمهور خود را مکلف کرده است که برای حمایت از کشور و حفاظت از اهداف انقلاب هر دستور و تصمیم لازمی را صادر و اتخاذ کند.

نتیجه آنکه، اقدامات سازمان‌یافته نظامیان همراه با عملکرد نامناسب دولت مرسی باعث شد که جامعه مصر به دو قطب نابرابر تقسیم شود. در یک قطب، طرفداران مرسی قرار داشت که هر روز از تعداد آن‌ها کاسته می‌شد و در قطب دیگر که مخالفان وی بودند که مدام گسترده‌تر می‌شد. در فضای باز سیاسی پس از سقوط مبارک، صدها حزب و گروه سیاسی و شبکه‌های اجتماعی و جنبش اجتماعی جدید فعال شده بود. اما سیاست‌های مرسی، روز به روز این گروه‌های متکثر را به هم نزدیک می‌کرد، به گونه‌ای که از نظر آن‌ها، مرسی از مبارک خطرناک‌تر بود و همه برای سرنگونی وی متحد شدند. تا جایی که مخالفان مرسی شامل تمامی گروه‌های سیاسی اجتماعی مصر به غیر از بخشی از اخوان المسلمین شد.

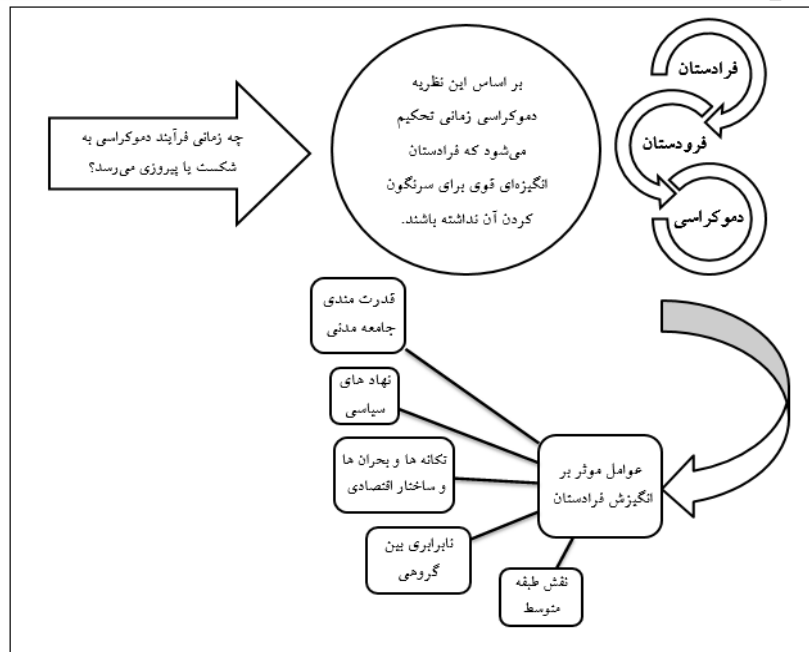
این نهادها و بازیگران که از ملزومات کودتای جامعه مدنی محسوب می‌شوند، با سیاست‌های ناکارآمد مرسی، به هم نزدیک‌تر شده، «جنبش ترمرد» را ایجاد کردند. جنبش ترمرد ۲۲ میلیون امضا برای برکناری مرسی جمع کرد درحالی‌که جنبش اخوان تنها توانست ۱۱ میلیون امضا برای ماندن مرسی در قدرت جمع کند. جامعه مصر به دو قطب آشتی‌ناپذیر تقسیم شد. مرسی به معترضین اهمیت نداد و هواداران خود را به خیابان‌ها

فراخوانند. چنین وضعیتی، بستر مناسب را برای دخالت ارتش یعنی پیش‌شرط کامل‌کننده وقوع انقلاب جامعه مدنی را فراهم کرد (Levinson and Brabley, 2013).

فراخوان جنبش تمرد برای حضور در خیابان‌ها، پاسخ مثبت به این درخواست ارتش بود. ارتش پس از فراهم شدن مقدمات لازم در اول جولای ۲۰۱۳ با صدور بیانیه‌ای نقشه راه و مرحله پایانی کودتای جامعه مدنی را انجام داد. در این بیانیه، تداوم ناآرامی مساوی با از بین رفتن امنیت ملی مصر تلقی شد. ارتش ضمن هشدار به طرفین طی ضرب‌الاجلی ۴۸ ساعته خواستار حل مناقشات شد و تأکید کرد نسبت به هر طرفی که در این زمینه کوتاهی کند، مدارا نخواهد کرد. السیسی در سوم جولای طی نطق کوتاه تلویزیونی اعلام کرد که با تقاضاهای مردم معامله نخواهد کرد.

با رد ضرب‌الاجل ارتش توسط دولت مرسی، السیسی، وزیر دفاع و رئیس ستاد کل نیروهای مسلح مصر، با خواندن بیانیه‌ای بسیار زیرکانه در دانشگاه الازهر و در کنار احمد الطیب شیخ الازهر که زنده از تلویزیون دولتی مصر پخش شد، ضرورت دخالت ارتش برای جلوگیری از وقوع جنگ داخلی و «نجات ملت» را اعلام کرد (El Sharonobi, 2013). با ورود ارتش، نهادهای تحت کنترل دولت مرسی تصرف شد و سران اخوان بازداشت شدند. قانون اساسی نیز ملغی شد و عدلی منصور، رئیس دادگاه عالی قانون اساسی مصر، به عنوان رئیس‌جمهور موقت معرفی کرد. در نهایت نیز ژنرال السیسی توانست با فشار اجتماعی مخالفان اسلام‌گرایان و در طی یک انتخابات به عنوان یک نظامی قدرت را به دست گرفته و اقتدارگرایی را مجدد به کشور مصر بازگرداند.

اگر وضعیت دموکراسی در مصر را حاصل چانه‌زنی میان توده مردم و نظامیان و متغیرهای نظریه عجم اوغلو و رابینسون را از عوامل اصلی موفقیت یا عدم موفقیت دموکراسی بدانیم، تصویر زیر نمایانگر عوامل مؤثر بر انگیزش فرادستان است.



نمودار شماره ۲

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر معتقد است که سلسله اقدامات دولت مرسى در بعد از انقلاب سال ۲۰۱۱ مصر و دیگر ویژگی‌های ساختاری این کشور موجب شد هزینه این انقلاب برای فرادستان مصر بالا رود و آنها را ناگزیر به انجام کودتا کند. پنج عامل تأثیرگذار بر فرآیند دموکراسی در قالب متغیرهای مدل عجم اوغلو و رابینسون در کشور مصر مورد بررسی قرار گرفتند و نتایج زیر به دست آمدند:

الف) ساختار اقتصادی و تکانه‌ها و بحران‌ها:

طبق نظریه عجم اوغلو و رابینسون، در کشورهایی که اقتصادی بی‌ثبات دارند، احتمال وقوع شورش و انقلاب بالاست. در مصر نیز یکی از عوامل نارضایتی مردم در هنگام شروع انقلاب، طبق نظرسنجی‌های صورت گرفته، خواسته‌های اقتصادی بود. در این پژوهش با بررسی هرکدام از منابع ارزی مصر نشان داده شد که وابستگی اقتصاد مصر به درآمدهای ارزی حاصل از گردشگری، درآمد مهاجران مصری، کانال سوئز و کمک‌های

خارجی (رانت استراتژیک) است که البته نقش صنعت گردشگری در تأمین درآمدهای دولت مصر بیشتر و مهم‌تر است. این عوامل ساختاری در کنار عدم موفقیت دولت اخوان المسلمین در سیاست‌های اقتصادی سبب نارضایتی بسیاری از ثروتمندان و حتی طبقه متوسط و شهروندان عادی گشت.

ب) طبقه متوسط مصر و دموکراسی در مصر:

عجم اوغلو و رایینسون خاطرنشان می‌سازند که در منازعه بین فرادستان و شهروندان، مهم‌ترین کارکرد طبقه متوسط، نقش آن به عنوان حائل و ضربه‌گیر هست و وجود طبقه بزرگ و نسبتاً مرفه متوسط این اطمینان خاطر را ایجاد می‌کند که آن‌ها در عرصه سیاست دموکراتیک نقش مهمی ایفا خواهند کرد و از آن جا که آن‌ها از توده مردم مرفه‌تر هستند، نوعاً به سیاست‌هایی تمایل خواهند داشت که به سیاست‌های مطلوب فرادستان نزدیک‌تر است؛ به این جهت تهدید دموکراسی برای فرادستان کم‌تر شده و آن‌ها را از اقدام به کودتا منصرف می‌کند.

اما به دو دلیل این اتفاق در مصر نیفتاد:

۱. طبقه متوسط مصر با تعریفی که عجم اوغلو و رایینسون از آن دارند، متفاوت است. بر اساس مدل عجم اوغلو رایینسون، طبقه متوسط زمانی نقش مهمی در تحکیم دموکراسی ایفا می‌کند که به اندازه کافی گسترده و متنعم باشد. در مصر به علت توسعه اقتصادی نامتوازن ما شاهد شکل‌گیری نوعی طبقه متوسط رو به افول هستیم. طبقه‌ای که تمام ویژگی‌های طبقه متوسط غربی (کلاسیک) را دارد، اما شأن و قدرت اقتصادی آن را ندارد. به همین دلیل در دوران پس از انقلاب مصر، طبقه متوسط نتوانست نقش حائل و ضربه‌گیر را میان دو گروه فرادستان (نظامی‌ها) و شهروندان ایفا کند.

۲. اقدامات دولت مرسی در بسط قدرت و پیگیری سیاست‌های پوپولیستی و قدرت گرفتن گروه‌های اسلام‌گرا و سلفی سبب شدند که طبقه متوسط مصر از قدرت گرفتن اخوان المسلمین به هراس بیفتد و نقش خود در تحکیم دموکراسی را ایفا نکند. نداشتن یک رویکرد مشخص به دموکراسی در میان رهبران اخوان المسلمین و بی‌توجهی به حقوق اقلیت‌ها و زنان از دیگر عوامل نارضایتی این گروه از دولت محمد مرسی بود.

پ) جامعه مدنی و دموکراسی در مصر:

بر طبق چارچوب نظری این پژوهش، جامعه مدنی قدرتمند، مانع وقوع کودتا می‌شود و هزینه آن را بالا می‌برد و به این جهت، احتمال تحکیم دموکراسی افزایش می‌یابد. در حالی که، اقدامات دولت محمد مرسى در به انحصار درآوردن قدرت، عدم همکاری با رهبران دیگر احزاب و گروه‌ها در اداره کشور، تداوم ناامنی‌ها و اوضاع بد اقتصادی سبب شدند جامعه مدنی مصر روز به روز از دولت برآمده از رأی مردم فاصله بگیرد و ارتش مصر نیز با بهره‌گیری از فرصت آمده توانست رهبران این گروه‌ها را با خود همراه کند؛ اتفاقی که موجب شد کودتای نظامی برای فرادستان کم‌هزینه‌تر شود. از این اتفاق به عنوان «کودتای جامعه مدنی» یاد می‌شود.

ت) نابرابری (فقر) و دموکراسی در مصر:

نابرابری نقش تعیین‌کننده‌ای در میل دموکراسی به تحکیم یافتن ایفا می‌کند. از آنجاکه تهدید اصلی دموکراسی برای فرادستان «ماهیت باز توزیع‌کنندگی» آن است؛ نابرابری بیشتر احتمالاً دموکراسی را بی‌ثبات می‌سازد زیرا با وجود شکاف طبقاتی و درآمدی بین شهروندان و فرادستان، بار مالی دموکراسی بر دوش فرادستان شدیدتر خواهد بود. لذا نابرابری بیشتر جوامع را به سمت دموکراسی و انقلاب سوق می‌دهد (همانند مصر) اما معمولاً این دموکراسی‌ها مستحکم نمی‌شوند چرا که همواره کودتا علیه آن‌ها گزینه جذابی به نظر می‌رسد.

ث) نهادهای سیاسی و دموکراسی در مصر:

عجم اوغلو و رابینسون معتقد هستند که اگر فرادستان بتوانند نهادهای دموکراتیک را طراحی کرده یا این‌که آن‌ها را به نحوی دست‌کاری کنند که عدم تصویب سیاست‌های رادیکال مطلوب اکثریت تضمین شود، در این صورت دموکراسی تهدید کم‌تری برای منافع فرادستان خواهد داشت. در حوادث مصر بعد از انقلاب این اتفاق به دلایل زیر نیفتاد.

۱) ساختار سیاسی مبتنی بر ریاست جمهوری باعث شد که سیاست‌های دولت محمد مرسى رادیکال‌تر شود و امکان تقسیم قدرت با نظامیان از میان برود.

۲) جدال دولت انقلابی با نظامیان بر سر پیش‌نویس قانون اساسی و نهادهای قانونی سبب شد که نظامیان مصر کودتا را به دموکراسی ترجیح دهند.

در این پژوهش سعی شد که هرکدام از متغیرهای مدل عجم اوغلو و رایینسون در کشور مصر بررسی شود و به جواب این سؤال که چرا فرآیند دموکراسی با کودتای نظامیان مواجه شد؟ پاسخ داده شود. هرکدام از متغیرهایی که در بالا توضیح داده شد، سهمی در بالا بردن هزینه دموکراسی برای فرادستان ایفا کردند و در مجموع این فرضیه را مطرح کردند که بعد از وقوع انقلاب در مصر هزینه‌های دموکراسی برای نظامیان افزایش یافت و انجام کودتا برای آن‌ها تبدیل به گزینه‌ای کم‌هزینه و جذاب شد. در واقع هرکدام از این عوامل به‌نوبه خود هزینه کودتا را برای نظامیان تقلیل دادند.

در آخر باید به این نکته اشاره شود که در علوم انسانی تعداد بسیار زیادی نظریه وجود دارد و قطعاً نمی‌توان ادعا کرد که تمام مسائل را می‌توان با یک نظریه رفع و رجوع کرد. نظریه عجم اوغلو-رایینسون هم از این قاعده مستثنا نیست. از نظر نگارندگان کاستی‌های این نظریه برای تحلیل انقلاب مصر را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

۱. انسان عقلایی و خودمحمور که صرفاً بر اساس سود و زیان تصمیم می‌گیرد، از مفروض‌های اصلی رویکرد لیبرالیسم هست. در این نظریه هم عجم اوغلو و رایینسون مدل‌سازی‌های خود را بر اساس این فرض بنا کرده‌اند. از نقدهای جدی به رویکرد لیبرالیسم هم ساده انگاشتن موجود پیچیده انسان است. به خصوص در منطقه خاورمیانه این مفروض با چالش جدی روبروست.

۲. در رویکردهای اقتصادی برای رسیدن به فهم علمی، مسائل را ساده‌سازی می‌کنند و عوامل خارجی تأثیرگذار بر آن را نادیده می‌گیرند. نگاه ایزوله‌ای به پدیده‌ها در بیش‌تر مواقع باعث نوعی بیش‌انتزاعی می‌شود. در این پژوهش هم نادیده گرفتن عوامل خارجی مانند سیاست خارجی دولت اخوان با دیگر کشورها، رفتار خارج از چارچوب‌های روابط بین‌المللی و موارد اینچنینی، باعث نوعی تقلیل‌گرایی شده است.

۳. محدودیت‌های نظری مدل عجم اوغلو و رایینسون باعث می‌شود واقعه بزرگی مانند انقلاب و دموکراسی در مصر را محدود به چند متغیر کنیم؛ در صورتی که عوامل مختلفی در این فرآیند تأثیرگذار بوده‌اند.

منابع

برزگر، کیهان. (۱۳۹۲). مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه،

"فرصتی که مرسی از دست داد"، قابل دسترس در:

<http://fa.cmess.ir/View/tabid/127/ArticleId/2108.aspx>

پورحسن، ناصر. (۱۳۹۵). «دولت عمیق نظامیان و کودتای جامعه مدنی در مصر»،

فصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام، سال ۵، شماره ۸۱، تابستان.

حاجی ناصری، سعید، اسدی حقیقی، سیدابراهیم. (۱۳۹۱). «واکاوی نقش طبقه متوسط

جدید در جنبش اجتماعی مصر»، *فصلنامه روابط خارجی*، سال ۴، شماره ۴،

زمستان.

سردارنیا، خلیل‌اله. (۱۳۹۰). «تحلیل ساختاری و کنش‌گرا بر چرایی تثبیت حکومت

اقتدارگرا در مصر از دهه ۱۹۸۰ تا ژانویه ۲۰۱۱»، *فصلنامه روابط خارجی*، سال

سوم، شماره دوم، تابستان.

صفوی، سید حمزه. (۱۳۹۵). *مصر: مجموعه کشورهای اسلامی*، تهران: سازمان

انتشارات جهاد دانشگاهی.

عجم اوغلو، دارون و جیمز رابینسون. (۱۳۹۴). *ریشه‌های اقتصادی دیکتاتوری و*

دموکراسی، ترجمه جعفر خیرخواهان و علی سرزعی، تهران: انتشارات کویر.

قاسمی، علی پاشا. (۱۳۹۱). «بررسی زمینه‌های شکل‌گیری بحران قانون اساسی در مصر»،

فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام، سال ۱۳، شماره ۵۱، پاییز.

موسوی، حسین. (۱۳۹۱). «پیروزی اسلام سیاسی و جمهوری دوم در مصر»، *فصلنامه*

مطالعات خاورمیانه، سال ۱۹، شماره ۴، تابستان.

میرترابی، سعید. (۱۳۹۱). *بیداری اسلامی و اقتصاد سیاسی نفت خاورمیانه*، تهران:

دانشگاه امام صادق.

هراتی، محمد جواد، ظفری، محمود. (۱۳۹۲). «تفاوت نقش و جایگاه ارتش در فرآیند

انقلاب اسلامی ایران و تحولات ۲۰۱۱ مصر»، *پژوهشنامه انقلاب اسلامی*، سال ۳،

شماره ۸، پاییز.



- Bayat, Asef. (2010). **Life as Politics: How ordinary people change the Middle East**, Amsterdam: Amsterdam University Press.
- Ragba, Alda. (2014). "Recent Development of TSA in Egypt", **Committee of Statistics and Tourism Account**.
- Smith, Matt. (2014). "Egypt Tourist Numbers to Rise 5-10 pct in 2014", Available at:
<http://www.reuters.com/article/egypt-tourism-idUSL5N0RC3CF20140911>.
- Farouk, Dalia. (2014). "Egypt Tourist Numbers Decline 20.5 pct in June year-on-year", Ahram Online, Available at:
<http://english.ahram.org.eg/News/106415.aspx>
- O'Neil, Patrick H., (March 2014). **The Deep State: An Emerging Concept in Comparative Politics**, Available at SSRN:
<http://ssrn.com/abstract=2313375> or <http://dx.doi.org/10.2139/ssrn.2313375>.
- Carnacion, Omar (2002). "Venezuela's 'civil society coup", **World Policy Journal**, Vol. 19, No. 2, pp.38-48.
- Kinnimont, Jane (2012). "Bread, Dignity and Social Justice: The Political Economy of Egypt's Transition", **Briefing paper of Chatham House**.
- Korotayev, Andrey and Vand Zinkina (2011). "Egyptian revolution: a demographic structural analysis", Available at:
<http://www.eumed.net/entelequia>.
- Glassman, James K and Glickman, Dan (2011). "Strategic Public Diplomacy: The Case of Egypt", **national security project**, October.
- Charney, Craig (2011). "Egypt since the Revolution, Presentation for Egypt Roundtable", **Brookings Institution**, Washington DC, November.
- Beard, Charles A. (1913). **An Economic Interpretation of the Constitution of the United States**, New York: The Free Press.
- Londregan, John B. (2000). **Legislative Institutions and Ideology in Chile**, Los Angeles: University of California.
- Levinson, Charles and Matt Bradley (2013). "In Egypt, the 'Deep State' Rises Again", Available at:
<https://www.wsj.com/articles/SB10001424127887324425204578601700051224658>.
- El Sharnoubi, Osman (2013). "Egypt's President Morsi in power: A timeline (Part II)", Available at:
<http://english.ahram.org.eg/News/74754.aspx>.